

جاودانگی عشق الهی با تکیه بر آیات قرآن در سوره‌های ابن فارض و مولوی

مرتضی کاظم بشیرودی^۱

سیدابراهیم دیباجی^۲

غلامعباس رضایی هفتاد^۳

چکیده

عشق از او صاف الهی و سرآغاز خلقت است، این عشق در واقع بر «هستی مطلق» دلالت دارد و زندگی بدون آن چون پوست‌های بی روح است. مولوی، عشق را شیوه سلوکی خود قرار داده، آن گونه که ابن فارض در گام به گام مقامات عرفانی، آن را اساس کار خویش قرار داده است. بنابراین نگاه ابن فارض و مولوی، نگاه یک عاشق به معشوق حقیقی است و این نشانه معرفت و آگاهی این دو شاعر عارف است. در این مقاله ضمن بررسی واژه «عشق» با تکیه بر آیات قرآن و احادیث و نظریات و موضوع «جاودانگی عشق الهی» در سوره‌های تائیه کبرای ابن فارض و غزلیات عربی مولوی در دیوان شمس، با اسلوب تطبیقی پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها: عشق، قرآن، جاودانگی، جمال، معشوق، ابن فارض، مولوی

۱- مقدمه

عارفان در عالم محبت و عشق، جهت تحقق ظهور و تجلی آن در قلبشان جمله کزلی‌ها و رذایل را از خود زدودند و پی فضیلت‌ها گرفتند تا به معشوق حقیقی خود یعنی ذات حق اتصال یابند. از آن جایی که «عشق محرر سلوک و درک عارفانه است، دو عارف نامی و شاعر - ابن فارض و مولوی - در اشعار خود به نیکویی این فضیلت را برای نیل به آستان حق و حقیقت به تصویر کشیدند. در این مقاله به بررسی واژه عشق در آیات و روایات و نظر عرفا و جاودانگی آن در تائیه کبرای ابن فارض و غزلیات عربی مولوی در دیوان شمس پرداخته شده است.

«مولوی شاعری حساس و جهان‌بین، که با دل‌های پاک و درون‌های صافی کار دارد و عشقی سوزنده و حاد سلسله جنیان او در همه احوال و اطوار است.» (صفا، ۴۷۱) و «در عرفان عاشقانه مولانا «غم» جای ندارد. وی مقام بالاتری را نیز کشف کرد، و آن مقام عاشقی بود.» (سروش، ۹)

ابن فارض شاعر برجسته‌ای است که قدرت و احساس شاعری اش را با ادراک دینی و عرفانی عجیب کرده است. از این رو اشعارش بر فراز قله شعر صوفیانه عرب ایستاده است. و بجاست که او را سلطان العاشقین خوانده‌اند، زیرا عشق او به اندازه‌ای بود که مدت‌های طولانی غایب از نظر می‌شد و صدایی را نمی‌شنید و کسی را نمی‌دید و نمی‌خورد و نمی‌خوابید و پیوسته در سیر و سلوک و درک عارفانه بود.

تائیه کبرای ابن فارض از قوی‌ترین اشعار عرفانی مورد توجه عالمان و عارفان است و عده‌ای به ترجمه و شروحنی از آن پرداختند، از جمله: سعیدالدین فرغانی دو کتاب به نام «مشارق الدراری» به فارسی و «منتهی المدارک» به عربی که از کاملترین کتابها در شرح تائیه بشمار می‌آید و همچنین کتاب «کشف الوجوه المعانی نظم الدر» از عزّ الدّین محمود کاشانی، و شرح القصیری بر تائیه ابن فارض.

اما با توجه به این که اساس و محور سلوک عارفانه «عشق» می‌باشد، سوال‌هایی از این قبیل مطرح است که: جاودانگی عشق عرفانی از منظر ابن فارض و مولوی در اشعار عربی چگونه بیان شده است؟ و هم چنین پیوند قرآنی و تکرش‌های یکسانی موضوع عشق در تائیه و غزلیات عربی مولوی چگونه ترسیم شده است؟ اما قبل از هر کلام آشنایی با دو شخصیت مولوی و ابن فارض ضروری می‌نماید.

mk_shiroodi@yahoo.com

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران

۲- استاد دانشگاه تهران (صهبدار مکاتبات)

۳- دانشیار دانشگاه تهران

۲- مولوی

مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی معروف به مولوی «در ششم ربیع الأول سال ۶۰۴ هـ ق/سی‌ام سپتامبر ۱۲۰۷م (گولپینارلی، ۹۶) در شهر وخش از شهرک های حاشیه ای بلخ بدنيا آمد. پس از رسیدن به کمال، لقب سلطان العلماء را به او بخشیدند.» (آنه ماری، ۲۸ و ۲۹) ذبیح الله صفا می نویسد: «پدر مولانا»محمد بن حسین خطیبی« معروف به بهاء ولد فرزند حسین بن احمد خطیبی بود، که در روزگاران خویش از علمای صاحب نام دینی محسوب می شد.» (فرزانفر، ۶) و «مادرش مؤمنه خاتون از خاندان فقیه و سادات سرخس بود.» (زرین کوب، ۱۶). مولانا مدتی در حلب به تکمیل نفس و تحصیل علوم پرداخت، سپس عازم دمشق گردید. بسیاری از علمای ایران از هجوم مغول بدان نواحی پناه برده و اوقات خود را به نشر علوم مشغول گردانیدند. «مولانا در دمشق به صحبت محیی الدین عربی که مراحل آخرین زندگانی را در این شهر می پیمود، هم نایل آمده است.» (صفا، ۴۵۳).

مولوی در حدود چهل سالگی با شمس الدین محمد تبریزی دیدار داشت، که احوال مولوی را به کلی دگرگون کرد. «شمس الدین تبریزی در روح مولانا آب حیاتی بود که، زندگانی تازه و نو به او بخشید.» (همای، ۵۵).

از آثار مولانا می توان غزلیات که به کلیات یا دیوان شمس معروف است، نام برد. تعداد ابیات دیوان را متقدمان به سی هزار رسانیده‌اند. (فرزانفر، ۱۶۸). حدود ۷۶ غزل به عربی است. «دیوان شمس تبریزی، دفتر هیجانات روحی مردی است که در سنین آغاز کهنوت، در رویارویی با یکی از نوادر ایام، به شوق آمده و لب از قال و مقال مدرسه شسته است.» (کاسب، ۵/۲)

از دیگر آثار او مثنوی و رباعیات و فیه ما فیه، مکاتیب و مجالس سبعه است. سرانجام این بزرگمرد عارف و عاشق در پنجم جمادی الآخر سال ۶۷۲ هـ ق در سن ۶۸ سالگی جهان را بدرود گفت.

۳- ابن فارض

«ابوالقاسم (ابوالقاسم) شرف الدین عمر بن علی بن مرشد بن علی، مشهور به ابن فارض (۵۷۶ - ۶۳۲) بزرگترین سراینده شعر صوفیانه در ادبیات عرب است. پدرش از حماة به دیار مصر مهاجرت کرد و چون در محاکم قضایی، سهم الارث زنان را می نوشت، به «فارض» مشهور شد.» (ترکه‌اصفهان، بیست)

در آغاز به تحصیل علوم شرعی و فقه شافعی پرداخت. سپس به تصوف روی آورد و بیشتر ايامش در مساجد دور افتاده قاهره می گذشت. نزدیک به پانزده سال، مجاور حرم کعبه شد و پس از بازگشت در قاهره به گوشه گیری و انزوا گذراند، و با این همه مورد احترام همه مردم زمان خود بود. دیوان ابن فارض که توسط شیخ علی، نوه دختری او گردآوری شده، شامل قصاید، دوبیتی ها، الغاز و موالیاست، که نخستین بار در ۱۲۵۷ هجری در حلب به چاپ رسیده است. مهم ترین اثر ابن فارض قصیده تائیه کبری با حدود ۷۵۶ بیت است، که نظم السلوک یا نظم الدرّ نیز نامیده‌اند، و نیز قصیده خمیره در وصف شراب حبّ الهی، که در ادبیات فارسی نیز تاثیر بسیار داشته است. جلال الدین مولوی بدون تردید به شعر ابن فارض نظر داشته است، زیرا بر طبق نوشته حاجی خلیفه در (کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون) «مولانا قصیده ابن فارض را مطالعه می کرده

است.» (نیکلسون، ۱۳۴)

ابوالعلاء عینی گوید: «امتیاز ابن فارض به این است که او پیش از آن که صوفی باشد شاعر است، آمیزش این دو نیرو سبب شده‌است که در شعر دیگر گویندگان عرب نظیری نداشته باشد.» (نیکلسون، ۱۳۶)

محیی الدین بن عربی (متوفی ۶۳۸) به تائیه ابن فارض توجهی خاص داشت و گویند که می خواست بر او شرحی بنویسد، ولی ابن فارض به او گفت که فتوحات مگّبه توشیح تائیه است. (امین، ۷۳۹)

برخی معتقدند که ابن فارض گزار زبان رمزی (symbolic) در شعر عرب است. او از ادبیات صوفیانه و خصوصاً از شطحیات به نحو شایسته‌ای استفاده کرده و آن را به کمال رسانده است. (فروخ، ۱۰۰)

ابن فارض را سلطان العاشقین خواندند. عشق او پیوسته در سیر و سلوک عارفانه بود. «هو مشغول بجنبه لربه و یما یظم فی هذا الحبّ من أشعار لعلها أروع ما نظمته الصوفیة فی حبّهم الإلهی، حتّی لُقّب بحق سلطان العاشقین للذات الربانیة». (ضیف، ۳۵۷)

۴- عشق

در خصوص عشق مسائلی قابل تأمل است از جمله:

۱-۴- واژه عشق

۱- عشق یعنی شگفت دوست به حُسن محبوب، یا در گذشتن از حد در دوستی. عشق مأخوذ از عشقه و آن نباتی است که چون بر درختی بپیچد آن را خشک کند، همین حالت عشق است بر هر دلی که طاری شود، صاحبش را خشک و زرد کند. (دهخدا، ۱۵۹۰)

۲- عشق یعنی به حد افراط دوست داشتن، محبت تام. «عشقه گیاهی است بالا رونده از تیره عشقه‌ها که در اکثر نقاط ایران خصوصاً نواحی شمالی به وفور می‌روید. (معین، ۱۰۶۵)

۳- «نجم الدین دایه» در رساله عشق و عقل گوید: «عشق محبتی است که از حد بیرون رفته باشد، یا "عشق" محبت مفرط یا کمال محبت است.» (ستاری، ۳۷)

۴- «کلابادی» در شرح رساله خود، فصل محبت را که احتمالاً قدیمی‌ترین نوشتار فارسی در باب عشق است گوید: «عشق هم محبت است، لکن چون از حد در گذرد عشق خوانند. عشق هم چون گیاه عشقه چون به کمال رسد، قوا را ساقط گرداند و حواس را از منافع منع کند و طبع را از غدا باز دارد.» (کلابادی، ۱۳۸۷)

۲-۴- دونظر در باب عشق

الف- «نخستین بحث از عشق که در دست مانده از افلاطون (۴۲۷-۳۴۸ پیش از میلاد) است. در رساله «مهمانی» نخست از هزیود (Hesiod)، شاعر یونانی قرن هشتم پیش از میلاد نقل می‌شود که گفت: در کیهان، در آغاز به هم ریختگی بود، زمین و عشق پس از تکوین، نظم را جانشین بی نظمی کردند. ناگفته نماند که قبل از افلاطون کسانی چون کنفسیوس (۵۵۱-۴۷۹ قبل از میلاد) بوده‌اند که، از عشق سخن رانده‌اند، کنفسیوس گوید: «عشق از همه فضایل برتر است، انسان برتر حتی به اندازه یک لحظه آب نوشیدن، برخلاف عشق رفتار نمی‌کند، تنها از راه عشق می‌توان همه انسان‌ها را دوست داشت.» (اسلامی ندوشن، ۳۶۹)

ب- ابن سینا (۳۷۰-۳۲۸ هـ.ق): وی معتقد است که عشق همه حیات و شعور را در بر می‌گیرد. «تمام جمال، سعادت و خیر محبوب است که عشق به متعلق به عشق است.» (چیتیک، ۳۱۶). ابن سینا در «رساله‌العشق» می‌آورد: «انَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الْمَوْجُودَاتِ يَعْتَشِقُ الْخَيْرَ الْمَطْلُوقَ عَشْقًا غَرِيزِيًّا وَإِنَّ الْخَيْرَ الْمَطْلُوقَ يَجْعَلِي لِعَاشِقِهِ» (ابن سینا، ۸۲).

۳-۴- عشق و محبت در نظر عرفا

۱- «محبت اصل و قاعده راه حق تعالی است و احوال و مقامات نازلند.» (هجوری، ۱۳۸۷)

۲- «حقیقت محبت پیش عارفان و معبران، سوزش قلب به آتش شوق و رُوح و راحتی روح به لذت عشق و استغراق حواس به دز دریای آنس و طهارت نفس به آب‌های قدس و مشاهده حبیب به دیده کل و فروبست دیده کل از «گرتین» و پرواز درون در غیب و آراستگی محبت به خلق محبوب است.» (بقلی، مشرب الأرواح، ۲۴۲۸)

۳- «عشق به خداوند غایی ترین منزل و عالی ترین قله در جات است. پس از رسیدن به عشق، مقامات بعدی چون شوق، قرابت و رضایت از محصولات و توابع آنند.» (غزالی، ۴/۲۲۷)

۴- از وی پرسیدند عشق چیست، این مصراع را نقل می‌کند «عشق آمدنی بود نه

آموختنی.» (میلیدی، ۴۰)

۵- «محبت میل باطن است به عالم جمال است، و حقیقت محبت رابطه‌ای است از روابط اتحاد که محبت را بر محبوب بنده و جذبه‌ای است از جذبات محبوب که محبت را به خود کشد.» (کاشانی، ۵۷۰)

۶- «عشق براق سالکان و مرکب روندگان است. هرچه عقل به پنجاه سال اندوخته باشد، عشق در یک دم آن جمله را بسوزاند و عاشق را پاک و صافی گرداند.» (نسفی، ۱۶۱)

۷- به نظر مولانا، عشق از اوصاف الهی است. انسان بر هر کس و هر چیزی که عشق ورزی کند، این عشق فی الواقع بر «هستی مطلق» است. (گولپینارلی، ۳۴۲) عشق خواه حقیقی و خواه مجازی باشد، انسان را به حقیقت سوق می‌دهد. حتی عاشق وهم هم اگر در عشق خرد صادق باشد، این عشق مجازی سرانجام او را به جایی می‌رساند. مولوی در تعریف عشق فرماید: عشق سبب بقا و خلاصه هستی است و زندگی بدون عشق چون پوست‌ها و لایه‌های بی روح است.

العشقی من الکنون حیاة و لبابٌ والعیشُ سوری العشق قُشورٌ و جُلودٌ (مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۲۶۴)

و در غزلی دیگر عشق را نور جان و صبح عشق صبح خود می‌داند، زیرا تمام آرزوها در آن نهفته است.

العشق نورُ روحی صبحُ الهوی صبحوی
أمنیة و فیه مجموعه الأمانی
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۳۲۲۱)

۸- ابن فارض سرآغاز و مبدأ ظهور و اظهار را عشق دانسته و آن را به‌سان نوری از تیر اعظم می‌داند که از آن طریق به حسن و کمال محبوب دست یازیده است؛ او جامش را رخسار کسی می‌داند که پیراسته از حسن ظاهر است. (ترکه اصفهانی، ۳۰۹، ابن فارض در اولین بیت از نایب خرد می‌گوید:

سَقْتَنِي حُبِّهَا الْحُبُّ رَاحَةً مُقَاتِلِي وَ كَأْسِي مُجِئًا مِّنْ عِنِّ الْحُسْنِ جَلَّتْ

«ابن فارض شاعر عشق است و آتش عشق در وجود او شعله زده، و پیوسته ایام می‌کوشد این

عشق را به بیان تعبیر کند و از آن چه در درون جانش می‌گذرد پرده ببرد.» (الفخوری، ۵۲۱)

۴-۴- حُبّ و عشق در قرآن و احادیث

طبق تعاریف اکثریت لغت‌شناسان «عشق» به معنی حُبّ شدید و خارج از اندازه است و این وصف در خدا نمی‌گنجد، زیرا وقتی بحث از عشق مطرح است، نیاز به عاشق و معشوق دارد و این نیاز در خداوند که «الله الصّمد» است، وجود ندارد. در قرآن کریم کلمه «عشق» به‌طور مستقیم نیامده است، بلکه از خانواده «حُبّ» استفاده شده است و مراد از آن به اندازه نکه داشتن است و فقط اندازه را می‌توان با لفظ اقلّ و اشدّ کم و زیاد کرد. ابن عربی گوید: «در قرآن از عشق، به شدت حُبّ تعبیر می‌شود.» (سعیدی، ۵۳۱)

برخی آیات در این زمینه عبارتند از:

۱- «... وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ» (البقره، ۱۶۵) یعنی: کسانی که ایمان آوردند عشق

شدیدتری به خدا دارند. بنابراین اگر حُبّ به معنی شدیدتر برسد منحصر در عشق می‌شود.

«در رساله اصطلاحات فخرالدین ابراهیم عراقی درباره سه واژه عشق و عاشق و معشوق این گونه آمده است که: «عشق» محبّت مفرط را گویند. و «عاشق» جوینده حق را گویند، و «معشوق» حق تعالی را گویند وقتی که طلب کنند به جدّ تمام از آن جهت که مستحق دوستی است مین جمیع الوجوه.» (سناری، ۱۰۶)

«در عرفان اسلامی معروف است که «عشق» اول از خدا جویشده است و از او به همه عالم ساری و جاری شده است. عشق از یک سو با جمال معشوق سر و کار دارد و از سوی دیگر با معرفت عاشق به این جمال، هرچه جمال معشوق بیشتر باشد، عشق بیشتر می‌شود.» (کاکایی،

۲۵۵)

۲- «... فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (المائدة، ۵۴): خداوند می‌فرماید: خدا آن

ها را دوست دارد و آن‌ها نیز خدا را دوست دارند. در این آیه دوستی خدا مقدم شده است یعنی اول دوستی حق به خلق و سپس دوستی خلق به حق صورت گرفته است. بنابر این دوستی حق بر خلق مقدم است. روزبهان بقلی در کتاب شرح شطحیات از آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» می‌گوید: «خداوند صاحب محبّت است و به نور محبّت در دل محبّان تجلّی کرد تا او را دوست داشتند به دوستی او، و الله شدند نزد او به لذت محبّت.» (بقلی، ۴۴). ابونصر فارابی گوید: «حُبّ و عشق خدا به دانش بزرگ‌ترین عشق‌ها و محبّت‌هاست، پس وی هم محبوب و معشوق اول است و هم مُحبّ و عاشق اول.» (فارابی، ۹۸)

۳- «... قَدْ سَفَفَهَا حُبًّا» (یوسف، ۳۰) یعنی: عشق زلیخا بر قلب یوسف (ع) چون شغاف

است. (شغاف پوست باریک نرمی است که حاوی قلب و محیط بر آن است) (سعیدی، ۵۳۱)

۴- «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ» (آل عمران، ۳۱) بگو ای پیامبر اگر خدا را دوست دارید پس مرا پیروی کنید که خدا شما را دوست دارد.

بنابراین دوستی خدا در همه مراحل و مراتب وجود دارد، حال چه مقدم باشد و چه مؤخّر. در قرآن کریم لفظ «يُحِبُّ» شانزده بار به کار رفته است، که نشان دهنده درجات و مراتب مُحِبّان باری تعالی است:

- ۱- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (البقره، ۱۹۵) ۲- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (البقره، ۲۲۲) ۳- «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (آل عمران، ۷۶) ۴- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران، ۱۳۴) ۵- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (آل عمران، ۱۴۶) ۶- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران، ۱۴۸) ۷- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران، ۱۵۹) ۸- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (المائدة، ۹۳) ۹- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (التوبه، ۴) ۱۰- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (التوبه، ۷) ۱۱- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (التوبه، ۴) ۱۲- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (التوبه، ۱۳) ۱۳- «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (التوبه، ۱۰۸) ۱۴- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (الحجرات، ۹) ۱۵- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (المتمتحنه، ۸) ۱۶- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُيُوتٌ مَّرْصُوعَةٌ» (الصّف، ۴).

و هم چنین احادیث قدسی در زمینه حُبّ و عشق الهی وجود دارد که به ذکر دو نمونه بسنده

می‌گردد:

جاودانگی عشق الهی با تکیه بر آیات قرآن در سوره‌های ابن فارض و مولوی // ۹۳

- ۱- «مَنْ عَشَقَ وَعَفَّ وَكَمَّ وَمَاتَ مَاتَ شَهِيدًا»: کسی که عشق بورزد و در عشق غفیف باشد و آن را از غیر پنهان دارد، چون بمیرد مرگش حکم شهادت دارد. (ستاری، ۳۸)
- ۲- «مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَمَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي وَمَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ»: هر که مرا جست یافت و هر که مرا یافت شناخت و هر که مرا بشناخت به من دل بست و هر که به من دل بست عاشقم شد و هر که عاشقم شد، من عاشقش شدم. (همان، ۳۸)

۵- جاودانگی عشق الهی

۵-۱- عشق سرآغاز ظهور و وصال

تجلی زیبایی، علت خلقت است و عشق سرآغاز این خلقت است و به عبارتی عشق است که جمال سرمدی را تحقق می بخشد و این از عین وحدت سرچشمه می گیرد، زیرا در جلوه گاه جمال و زیبایی های آفریده، وجود عشق در قلب یک انسان عاشق و یا عارف است که، جلوه گری می کند و در آغاز، «عشق» باید باشد تا کسی شاهد را از جام بازشناسد. ابن فارض سرآغاز و مبدأ ظهور و اظهار را عشق می داند و در نخستین بیت از تائیه خود، جمال حسی ظاهر را به حُسن و کمال محبوب می رساند و جام را رخسار دلآرام خویش دانسته، که ساقی آن، شراب محبت را از آن می نوشد:

سَقْتَنِي حُمِيَا الْخُبِّ رَاحَةً مُقَلَّتَنِي وَكَأْسِي مُحِيَا مَن عَنِ الْخُسْنِ جَلَّتْ (فرغانی، ۱۳۹۳، ۱۹۹)

«کاشانی» معنای بیت را این گونه بیان کرده است «با ساقی نگاهم، باده عشق و دلدادگی را با ساغر روی معشوقی که بالاتر از زیبایی است، نوشیدم.» (کاشانی، نظم الدر، ۵۳۱)

مولوی، از ساقی و نوشاننده باده می خواهد که، قلع تهی را از شراب گلگون لبریز نماید، زیرا جسمش را بسان قلع و چهره را باده می داند و حُسن و جمال یار را این گونه به تصویر می کشد که:

جِسمی رُجَاجِجِي وَ مَحِيَاكَ قَهْوَتِي يَا كَامِلَ الْمَلَا حَةِ وَ اللَّطْفِ وَ الْعَمَلَا (مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۸۱)

همانطور که ابن فارض صورت را قلع آن شراب ناب می بیند، مولوی نیز جسم را قلع‌حش می یابد و هر دو در تصویر سازی حُسن جمال یار استادانه قلم می‌زنند. مولوی پس از حصول دیدار

/// پژوهش دینی، شماره ۳۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

یار خوش منظر، می گوید: باده‌ای از چشم نیکویت به من نوشاندی که چشمم را با نیکوترین سر مهر و شنای بخشید.

أَسْقَيْتَنِي الْمُدَامَةَ مِنْ طَرْفِكَ الْبَهِيِّ حَتَّى جَلَا فُرَادِي مِنْ أَحْسَنِ الْجِلَالَا (مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۸۱)

ابن فارض و مولوی از جمال ظاهر در نظر اول، که از شراب عشق، مستی بزرگترند فراتر رفته و به جمال مطلق و چهره باطنی نظر افکنده اند و ابن فارض چنین وانمود کرده است که، مستی من از نوشیدن شراب ایشان، یا دیدن ساقی پرچهره است.

فَأَوْهَمْتُ صَحْبِي أَنَّ شُرْبَ شَرَابِهِمْ بِه سُرُّ سِرِّي فِي انْتِشَائِي بِظُرِّي (فرغانی، ۱۳۹۳، ۲۰۰)

فرغانی می گوید: «از اصحاب من کسانی که در عشق به مظاهر و صور زیبا مقیدند، به واسطه افکندن آن نظر اول بر آن صورت زیبا، که منش آینه جمال مطلق یافتم و موجب مستی من شد از شراب عشق، به گمان افکندمشان تا پنداشتند که من نیز همچون ایشان، به آن صورت مقیدم و تقلبات من در اطوار عشق به سبب آن تعلق و تقید است. و ندانستند که هر صورتی که در کُلِّ عالم است، مرا کار آن صورت می کند. (همان، ۲۰۰)

بنابراین سه موضوع مهم در اشتراک عقیده ابن فارض و مولوی در ظهور عشق بدست می آید: ۱- دیدار جمال یار ۲- عشق و مستی ۳- وصال

شروع بیت ابن فارض با «سقتنی» و مولوی با «اسقیتنی» یعنی نوشیدن و نوشاندن باده از منظر محبوب، سپس غلبه احکام عشق با لفظ «حميًا الخُبِّ» بیانگر این است که در صورت جِستی، آن صورت محبوب، مظهر و آینه جمال حق است. و در اصل می خواهد با دیدن این جمال، رسیدن به مرتبه وصال را مطرح نماید، بنابراین چون مستی از دیدار یار را در سر دارد، هیچ چیز نمی تواند مانع او از این دیدار، شود. بیت زیر مضمون سخن ابن فارض است:

و لَمَّا انْقَضَى صَحْوِي تَقَاضِيَتْ وَصَلَاهَا وَ لَم يَغْشِيَنِي فِي بَسْطِهَا، قَيْضُ خَشِيَّةِ (فرغانی، ۱۳۹۳، ۲۰۳)

در بجهوه مستی خواستم دامن وصلش گیرم، و در حالت بسط هیچگونه قبضی دامگیرم نشد. (کاشانی، ۵۴۲).

مولوی، قبل از هوشیاری، باده ای برای مستی اش نمی طلبید، زیرا دیدار جمال یار برایش مهم تر است. وی رستگاری را در هر دیده ای که به دیدارش آراسته گردد، می داند:

یا سبیدی هائی من قهوه کاساتی
من زارک من صحرایک و ایاه
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۲۶۳)

سپس ندای وصل سر می دهد و این روز را روز خجستگی می داند، زیرا به وصل یار و باده ناب مزده داده است. مولوی می گوید: امروز می بینم که معشوق به وعده وفا کرد، پس بازگردید. و ای دل، تورا به وصل و باده ناب بشارت می دهم، امروز آن چه از روزگارت از دست رفته است، باز می گردد.

الیوم من الوصل نسیمٌ و سهود
یا قلبُ اُشْرک بوصولٍ و رخصتٍ
ما فاکک من دهرک الیوم یعودُ
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۲۶۴)

لازم به ذکر است که «صحرو» و «وصل» در بیت پنجم تائیه ابن فارض و غزل ۲۲۶۴ و ۲۲۶۵ مولانا، بیانگر هوشیاری سالک، به قرب الی الله است. و به عقیده عارفان «وصل»، فناء سالک در اوصاف حق است و «وصل» یعنی سالک از تعین و هستی مجازی و پندار دویسی، جدایی حاصل کند.» (سجادی، ۲۱۳۶)

آن چه در سوره های ابن فارض و مولوی مورد عنایت قرار می گیرد، ارتباط و پیوند معرفتی آنان با عشق است که نتیجه حصول به معرفه الله و اولیاء الله است و این پیوند از دو منظر قابل توجه است:

۱- خداوند: سالک پس از طی مراتب چون ذکر، ارادت و محبت به نهایت آن که عشق است، می رسد. زیرا در مرتبه اخیر معشوق بر دل مستولی می شود و این همان پیوند است که با حق تعالی ایجاد شده است و خداوند، عشق و محبت را از ازل در دل بندگان قرار داده است، چنان که می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ أَمَنَّا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (مریم، ۹۶) آنان که به خدا ایمان آوردند و نیکوکار شدند خدای رحمان آنان را محبوب می گرداند.

۲- پیامبران: مهم ترین پیام پیامبران، عشق ورزی به خدا است و لازمه ورود به وادی عشق، همان ایمان و اطمینان قلبی و استقامت است. که به معنای پایندی به ارزشهاست. خداوند می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ

أُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت، ۳۰) آنان که گنند محققا پروردگار ما خداست سپس استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که، ترسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما آن بهشتی که به شما وعده داده شده است.

بنابراین از آن جایی که پیامبران و معصومین علیه السلام، پیوند مستحکم با خداوند داشتند، عشق آنان به خدا نمونه و الگو قرار گرفته است. و دوستی پیامبر اکرم (ص) به دوستی پروردگار چنان گره خورده است که او را آسوه معرفی نموده است: «لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (الاحزاب، ۲۱) مسلما برای شما در پیروی از رسول خدا سرمشق نیکوست.

۲-۵- حجاب عشق

دو شاعر عارف و نامی - ابن فارض و مولوی - معتقدند که ترقی عشق، ما را به حرکت درآورد و از مستی به هوشیاری محتاج گردانید و چون سلطان عشق قوی شد، عزم برای رسیدن به مرتبه وصل و دیدار جمال حق، شدت گرفت. و هر کدام می گوید: این عشق که در دل و جان، نهان است و این آب دیده که از اثر سوزش عشق غمازی می کند، نتیجه سوزش آتش شوق من است، و اگر این حرارت عشق نبود، آب دیده، وی را غرق می کرد و اگر اشکهایم نبود، آتش اندوه، مرا می سوزاند. ولی رنجها، وی را به ستوه آورد و رنجوری و لاغری تنش، را ز پنهانش را بر ملا ساخت.

وَلَوْلَا زَفِيرِي أَغْرَقْتَنِي أَدْمَعِي و لَوْلَا دُمُوعِي أَحْرَقْتَنِي زَفْرَتِي
و قَدْ بَرَحَ التَّبْرِيجُ بِي وَ أَبَادَتِي وَ أَبَدِي الضَّنَّا مَنِي خَفِي حَقِيقَتِي
(فوغانی، ۱۳۹۳، ۲۱۳ و ۲۱۵)

بنابراین هر سوزی که در باطن بود، آشکار شد، چون حجاب و مانع از ظهور آن سوزهای باطنی، قوا و اوصاف ظاهری بودند، مثل حواس و عقل و غیر آن، و در اثر عشق بود که اعضای بدن ضعیف شدند، در نتیجه مانع زایل گشت و اسرار باطن را ظاهر گردانید.» (همان، ۲۱۵)

و ما كان يدري ما أجنٌ و ما الذي
خسای من السر المصون أكننت
فكفنت حجاب الجسم أبرز سرما
به كان مستورا له من سربرتي
و كنت بسرى عنه في خفية و قد
خفنته ليوهن من نخولي أنتي
فأظهورني سقم به كنت خافيا
له و الهوى يأتي بكل غريبة
(فوغانی، ۱۳۹۳، ۲۲۰ - ۲۲۲)

با هم ثابت هستند. سبب مشاهده، گشایش بصیرت به برداشتن پرده و سبب ذوق، تبدیل وجود و

ارواح است و ذوق دریافت چیزی است که به تو می‌رسد.» (نجم الدین کبیری، ۲۸)

مراد از «شوق» در این بیان، لغای محبوب در باطن مُحبّ است، زیرا وقتی پرده از حجاب کنار زده می‌شود شوق محبت از جمال، زیاد می‌گردد و به عبارتی شوق محبتان به لقاء و وصال و قرب محبوب زیاد می‌شود. چون در باطن مُحبّ این استعداد و آمادگی ایجاد شده است.

ابن فارض برای رسیدن به این مرحله از مراتب و احوالات خود که همان اتصال شهودی یامشاهده است، رنجوری و عواقب آن را پذیرفته است، زیرا اندوه بیشمارش که توأم با صدای گریه‌های شبانه و اشکهای ظاهریش بود، پرده از رازش بر می‌دارد، ولی گداختگی در عشق او، شوقش را برای رسیدن به محبوب دو چندان می‌کند و در حقیقت می‌خواهد رنجوری جان را با رشته عشق به جان الهی پیوند دهد. این سنخیت دو سوپه در اشعار مولانا نیز بازتاب پرده براندازی در تجلیگاه عرفانی است که در پس آن، انس و الفت را مژده می‌دهد و روح و جان خویش را به دوستی با محبوب مشتاق می‌نماید، تا «شوق» را در آینه جمال الهی در لوح دل خود به تصویر کشد. مولوی در غزل خود نویدمی‌ری از یاران خود دور می‌نماید، و به انس گرفتن مجربش، نوید می‌دهد و نمی‌خواهد جز عشق جامه ای بپوشد و با غیر عشق آرام بگیرد:

أصحابنا لا تأسوا بعدَ الجوى مُستأنسٍ
غیر الهوی لا تلبسوا غیر الهوی لا ترقدا
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۲۲۶۷)

از مهم‌ترین موانعی که می‌تواند در مسیر سالک قرارگیرد، غفلت است که با روی‌گردانی از دنیا و ریشه کن کردن شهوات، سپس ذکر خدا و تلاش برای مشاهده و یا اتصال شهودی، این موانع از سر راه برداشته می‌شود. مولوی و ابن فارض ضمن توجه به این موانع، توانستند با ذوق و شوق، به وصال و قرب محبوب برسند. بنابراین از سوره‌هایشان سه مطلب مورد عنایت است:

۱- توجه قلبی و ذکر بسیار: «أذکرُونی أذکرُکم» (البقره، ۱۵۲) اگر مرا به یاد آورید من شما را به یاد می‌آورم. یعنی توجه خدا دو طرفه است، اگر تو توجه کنی، خدا هم به تو توجه می‌کند. بنابراین از یاد و ذکر خدا، قلب به آرامش می‌رسد «ألا یدکرُاللهَ تطمئنُّ القلوبُ» (الرعد، ۲۸). در آیه دیگری آمده است: «أذکرُواللهَ ذکراً کثیراً» (الاحزاب، ۴۱) خدا را بسیار یاد کنید. ذکر یعنی توجه به خدا با تمام وجود. چون عوامل غفلت در نفس هر انسان زیاد است، بنابراین بهترین راه برای رفع این مانع، ذکر بسیار است. و از ذکر زیاد است که، ذاکر از مرتبه میل و ارادت و محبت، به عشق می‌رسد.

قیصری در شرح آیات گذشته چنین می‌آورد: «کشف حجاب الجسم أظهر له سرّ شئی کان مستوراً بالجسم من سریرتی و باطنی فأطلع علیه. و کنت باعتبار السرّ الذی لی قبل کشف الحجاب مخفياً عن الرقیب، و الحال أن أتی قد جفت علی سرّی باظهاره علی الرقیب الحاصلة لأجل وهن و ضعف لحنی من التحول و کنت بسرّی مخفياً عن الرقیب فاطهرنی له سقم به کنت مخفياً عن الأعیُن إذ أضنانی یحیث لا تقدر أن تدركنی عین، و الحال أن الهوی یأتی بكلّ غریبه و هی کون السقم مظهراً له و مخفياً» (قیصری، ۱۲)

مولوی، نیز آتش اشتیاقی را که با عشق درآمیخته است، فراخی جان‌ها و عبرتی برای اهل بصیرت می‌داند و می‌خواهد به هر طریق ممکن حجاب ظلمانی را از چشمانش بشوید و راز پنهانی را کشف و جمال یار را شهود نماید و معتقد است که یاد آن معشوق پرده‌ها را می‌درد و کم‌اند کسانی که این گونه عشق می‌ورزند. و این اشاره به شکلیایی برای آرام کردن است.

و أشرتم بالصبر لسی مُتسلیاً
ما هکذی عشقوا به لایحسبوا
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۳۱۹)

مولوی، ظهور عشق را در جمال لایزال الهی می‌داند، اما به دیدن نشانه‌های او بسنده نمی‌کند و پرده از حجاب راز، بر می‌دارد:

إن فی العشق فسحةً الأرواح
ذیبت فی العشق کئی أعاینه
إن السائر تحجب الأثار
کثرة الخجب لای تحجبنی
إن فی ذاک عبرة الأبرار
ما کفنی أن أراه بالأثار
إن الأسترار کسّر الأسترار
إن ذکراک تخرق الأستار
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۱۱۷۷)

همانا در عشق گشادگی جان‌هاست و در آن عبرتی برای صاحبان بصیرت است. در عشق گداختن تا او را به چشم ببینم، گرچه دیدن نشانه‌های او برایم کافی نیست. همانا بعضی از نشانه‌ها، حجاب و پرده نشانه‌های دیگر است، همان گونه که بعضی از رازها، رازهای دیگر را می‌پوشاند. بنابراین افزونی حجاب برای دل من، پرده و حجاب نمی‌شود، زیرا یاد تو پرده را می‌درد.

در آیات بررسی شده ابن فارض و مولوی دو مسأله بیشتری داشته است و هر دو در احوال ایجاد ذوق و مشاهده یا اتصال شهودی وجه مشترک دارند. بنابراین «ذوق و مشاهده هر دو

جاودانگی عشق الهی با تکیه بر آیات قرآن در سوره‌های ابن فارس و مولوی // ۹۹

۲- دعا: «و قال رَبُّكُمْ اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ» (المؤمن، ۶۰) پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. دعا کردن از موارد رفع غفلة بنده است و با دعا سالک در مسیر همیشگی یاد خدا قرار می‌گیرد، به همین دلیل خداوند می‌فرماید: مرا بخوانید و فریادرسی جز من مجوید تا من دعای شما را اجابت کنم.

۳- تلاش و امید: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (العنکبوت، ۵) هرکس که به لقای خدا و مشاهده جمال و وصول به رحمت و جنت او امیدوار و مشتاق است، پس در عمل بکوشد زیرا وعده خدا آمدنی است و خدا شنوا و داناست.

۵-۳- صبر و حصول عشق

صبر "در لغت «نگهداری نفس از بی‌تابی، زبان نگشودن به شکایت و نگاهبانی اعضا و جوارح از اضطراب و نگرانی» است. (زبیدی، ۴۲۲/۲) و (دهخدا، حرف‌الراء، ۴۳۶) و «صبر تحمّل ناخوشایندی‌های نفس است و وجود آن بدین گونه است که هرگاه امری بر نفس هجوم آورد، از آن بی‌زاری نجوید و آن را بنوشد و ناشکیبایی پیشه نکند و اندوه و درد و رنج را آشکار نکند و آن چه را که پیش آمده پنهان نماید.» (خزاز، ۱۴۶). صبر در نظر بسیاری، به همان معنای تحمل و نگهداری نفس در برابر مصائب و رویدادهای سخت و در وجه کامل‌تر آن، زبان نگشودن به گله و شکوه است. صبر از دیدگاه عارفان معنای عمیق‌تری دارد، به طوری که آن را جزئی از مقامات و احوال دانسته‌اند و به تقسیم بندی آن پرداخته‌اند. از جمله، نجم رازی گوید: «ششم صبر است، باید که در تحت تصرفات اوامر و نواهی شرع و اشارات شیخ بر قانون شرع صابر باشد و مقاسات شداید کند و ملالت به طبع خویش راه ندهد. (نجم رازی، ۲۵۹) و برخی نیز به انواع صبر «مع‌الله، عن‌الله، فی‌الله» پرداخته‌اند (سراج، ۱۰۳) و «صبر کردن با خدای وفای بود و صبر کردن از خدای غنا» (فتیری، ۳۴۱) و صابر آن باشد که در بلا صبر کند و به زبان حکایت، شکایت نکند.» (سهروردی، ۱۸۵)

بنابراین قریب‌الانفاق نظری واحد در مفهوم و تعریف صبر دارند و آن‌چه در میانشان متفاوت است در نوع صبر است. عز‌الدین محمود کاشانی تعریفی جامع‌تر و کامل‌تر از صبر عنوان نموده است که کمتر به آن توجه شده است. وی گوید: «معنی «صبر» در عرف حبس مرید است از مراد منتهی عنه و صبر یکی از دو قاعده ایمان است، ایمان نصفان: نصف صبر و نصف شکر. چه هرچه پیش مؤمن آید از نعمت و بلا، داند که نتیجه قضا و قدر الهی و حاصل ارادت و اختیار حق

۱۰۰ // پژوهش دینی، شماره ۳۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

است. پس اگر از جمله مکاره بود بر آن صبر کند و اگر از جمله ملاذ و محابّ بود بر آن شکر کند.» (کاشانی، مصباح‌الهدایه، ۵۴۲)

توضیح آن‌که مقام صبر پس از مقام فقر و قبل از مقام توکل و رضا قرار دارد و فقر آن است که سالک راه حقیقت، در دنیا مالکیتی برای خود نبیند و با داشتن زهد، از میل و رغبت دنیا روی گردان شود. جدایی این دو شاعر نامی ابن‌فارض و مولوی از اسباب دنیوی خود نوعی معرفت و خویشنداری نفس است. و ثمره صبر، ادای شکر برای حصول نعمت‌های الهی است. لازم به ذکر است که در سیر و سلوک پیامبران، «صبر» از بزرگترین فضیلت‌ها و از صفات آن‌ها به شمار می‌آید و این کلمه به صورت‌های مختلف بیش از صد بار در آیات قرآن کریم بیان شده است، که نمونه‌ای از آن کامل‌کننده مطلب خواهد بود:

۱- «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (الاحقاف، ۳۵) ای پیامبر صبر کن همانطور که پیامبران اولوالعزم صبر و شکیبایی کردند.

۲- «مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف، ۹۰) هر که تقوا پیشه کند و شکیبایی ورزد پس خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نکند.

۳- «إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (الزمر، ۱۰) قطعاً صابران، پاداششان را بی حساب دریافت خواهند کرد.

ابن‌فارض توجه موشکافانه‌ای به بیان مسئله صبر داشته است و چه زیبا در سوره‌های خویش از صبر به عدم شکایت و مهم‌تر از آن به شکر و رضا می‌رسد. وی سینه سپر کردن در برابر ناملایمات و اظهار قدرت و تحمل شکیبایی را نوعی خاکساری در برابر دوستان می‌داند، چون معتقد است که صبر و در پی آن، شکر سبب منع از اظهار شکایت شده و نمی‌گذارد که شدت حال بر دوستان ظاهر گردد. وی جامه سختی را خلعتی گرانبها می‌داند و می‌گوید: انجام بردباری بر ناملایمات در برابر عشق تو شایسته است، ولی از تو خوشایند نیست:

وَعَتَقِي اصْطِبَارِي فِي هَوَاكِ حَمِيْدَةٍ عَلِيْكَ وَلَكِنْ عَنكَ غَيْرِ حَمِيْدَةٍ
وَمَا حَلَّ بِمِي مِّنْ مِّنْهٖ فَهِيَ مِّنْهٖ وَ قَدْ سَلِمْتَ مِّنْ حَلِّ عَقْدٍ عَزِيْسِي
فَكَلْ اَدُوِي فِي الْحُبِّ مِّنْكَ اِذَا بَدَا جَعَلْتَّ لَهُ شُكْرِي مَكَانَ شُكْرِي
(فرغانی، ۱۳۹۳، ۲۳۱ - ۲۳۲)

جاودانگی عشق الهی با تکیه بر آیات قرآن در سروده‌های ابن فارض و مولوی // ۱۰۱

ابن فارض گوید: هر محنت و رنجی را در راه محبت، نعمت و لطفی می دانم که سزاوار شکر کردن است. و به جای شکایت، سپاس می گویم و همه آلام شوق و دلدادگی را در جاذبه زیبایی جمال محبوب، تحمّل می نمایم. البته برای رسیدن به جمال ذاتی همه تلخی های موانع و بلاها را شیرین می یابم.

و من يتحشرش بالجمال إلى الردى أرى نفسه من أنفس العيش ردت
(فرغانی، ۱۳۹۳، ۲۳۷)

ابن فارض گوید: من اگر بالا بر زندگی در ناز و نعمت فراخی ترجیح می دهم جای شگفتی نیست، چه من شکار جمال مطلق هستم و هرکس شکار زیبایی شود خودش را از زندگی گرم و نرم دورتر و به وادی فنا و نیستی نزدیکتر می بیند.

مولوی نیز در راه رسیدن به جمال، سخن از صبر و بردباری به میان می آورد، ولی آفت او با جمال به اندازه ای است که در این دیدار، دیده خود را می گشاید و فراتر می اندیشد و شکایت نمی کند، بلکه از این مسیر و از این مقام، به شکر می رسد. مولانا به محبوب خود می گوید که جام را پر کن و به ندیمان سخن از صبر مگو، که صبر و پرهیز تمام شد.

إملاً الكأس لا تقل لنداماك أصبروا نغذ الصبر والتقى يا حبيبي و صابحي
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۱۳۰۲، ۳۲۰)

مولوی، از منزل صبر گام را فراتر می نهد و منزله اصلی راه عرش کبریایی و بارگاه احدیت می داند و این یادداشتن نفس بدون شکایت به کسی و خرسندی به خشنودی خدا نشانه خویشنداری است.

مَنزِلْنَا العرشُ و ما فَوْقَهُ عُمُرُكَ يا نفسُ قُومِي سافِري
قُلْنَا أَلَا بُدَّ لَنَا سُكْمًا أَسْلَمَكِ الصَّبْرُ قِنِي و اصْبِري
قَالَتِ هَلْ صَبْرِي إِلَّا بِه هَلْ عَقِدَ البَيْعُ بِإِلا مُشْتَرِي
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۱۳۰۳، ۳۲۰)

منزله اصلی ما عرش و حتی فراتر از آن است. ای جان تو را سوگند که برخیز و به آنجا سفر کن. گفتیم: مگر برای ما نردبان نجاتی هست؟ صبر تو را سلامت می دارد پس بمان و شکیبایی کن. گفت: مگر بدون او صبرم هست؟ آیا هیچ معامله‌ای بدون خریدار معتقد می شود؟ (طباطبایی، ۱۶۵)

۱۰۲ // پژوهش دینی، شماره ۳۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

مولوی در پایان این غزل نگاه اصلی خویش را برای دیدن جلوه گری جمال لایزال از مسیر عشق به واقعیت عشق یا عشق حقیقی معطوف می دارد و می گوید: جز روشنی چهره تو چیزی نمی خواهیم. و جز عشق تو در صدد تحصیل چیزی نیستیم.

غَیْبِرَ سَنَا وَجْهَكَ لا نَشْتَهِي أَى وَ سَيَوَى عِشْقِكَ لا نَفْتَنِي
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۱۳۰۴، ۳۲۰)

هم چنین مولوی بر این عقیده است که شکر در برابر نعمات الهی پس از گذر از همه مصائب آغازی دوباره برای سیر مقامات است و در بیتی از غزل خویش می آورد که، قطعاً شکر به جا خواهیم آورد:

فَشُكْرًا ثُمَّ شُكْرًا ثُمَّ شُكْرًا لِأَوْرَادِ العَطَا خَيْرُ السُّورِودِ
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۱۳۰۹، ۳۲۰)

و در غزلی دیگر جاودانگی عشق را در دیدار یار می داند و زندگی و مرگ و دین و دنیا را حق و پاداش کسی می داند که در برابر ناملایمات نه تنها گله و شکوه نکرده، بلکه شکرگزار بوده است.

هاكُم معاريجُ اللقا فيها تداريجُ البقا أنعم به من مُستقى أكرم به من مُستقر العيشُ حقاً عيشكم و الموتُ حقاً موتكم والدینُ و الدنیا لكم هذا جزاء من شکر
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۱۱۷۲)

بنابراین از آن جایی که عشق، سبب بقای هستی است، مولوی همگی را به سوری آن دعوت می نماید، زیرا معتقد است که خداوند جاودانگی را در عشق مقدر کرده است:

يا قوم! إلى العشق أنبوا و أجيوا لَمَّا كَتَبَ اللهُ عَلَى العشقِ خُلُود
(مولوی، ۱۳۹۵، غزل ۱۲۶۴)

۶- نتایج مقاله

ابن فارض و مولانا از راه شکیبایی، حبس نفس و خویشنداری را برای مداومت بر طلب انس پذیرفته اند و این، نه از روی تظاهر، بلکه با ثبات و پایداری در برابر ناملایمات و رنج های بی شمار در مسیرشان، محافظت بر صدق اعمال و تبت هایشان داشته اند، بلکه فراتر از آن با ترک شکایت و رضا به قضای الهی به این نتیجه رسیده اند که عاشق هرچه صابرتر باشد مقربتر است. بنابراین نگاه ابن فارض و مولوی، نگاه یک عاشق به معشوق حقیقی است و این نشانه معرفت

جاودانگی عشق الهی با تکیه بر آیات قرآن در سروده‌های ابن فارض و مولوی // ۱۰۳

و آگاهی این دو شاعر عارف است. وجوب شکر به جای شکایت از منظر این دو شاعر همان میل و رغبت برای خدا و رضای او و ایمان در وادی محبت در عشق و رزی محبوب است. و بر این باورند که شکر، مقدمه رسیدن به توکل و رضاست، و این نشانه شروع اتصال رضوان الهی به دل بنده است. در آیات بررسی شده ابن فارض و مولوی دو مسئله نمود بیشتری داشته است ۱- هر دو در احوال ایجاد ذوق و مشاهده با اتصال شهودی وجه مشترک دارند ۲- صبر، جذبه رحمت الهی و مقدمه اتصال رضوان الهی به دل بنده است و این که شکر در برابر نعمت های الهی، آغازی دوباره برای سیر مقامات و رسیدن به عشق است. زیرا عشق برترین نقش را داراست، و پله‌ای است که سالک بر آن استوار می‌ایستد. بنابراین خداوند جاودانگی را در عشق مقدر کرده است.

۱۰۴ // پژوهش دینی، شماره ۳۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن سینا، الحسین بن عبدالله، رساله فی العشق، الصدیق حسین و جاموس رویه دمشق، دارالفکر، ۲۰۰۵م.
- ۳- آناه ماری، شمشل، شکوه شمس، ترجمه حسن لاهوتی، چاپ اول، تهران، علمی، فرهنگ، ۱۳۶۷ش.
- ۴- اسلامی ندوشن، محمدعلی، باغ سبز عشق «گزیده مشق‌ها»، چاپ اول، تهران: یزدان، ۱۳۷۷
- ۵- امین، احمد، ظهور اسلام، الطبعة الأولى، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۲۵ق.
- ۶- بقلی، روزبهان، شرح شطحیات، به تصحیح و مقدمه هانری کرین، تهران: طهوری، ۱۳۴۴ش.
- ۷- همور، مشرب الأرواح المشهور بألف مقام و مقام، استانبول: نطف محرم خواجه، ۱۹۷۳م.
- ۸- زکة، اصفهانی، صانق الدین علی بن محمد، شرح نظم النذر (شرح قصیده تائیه کبری ابن فارض)، تصحیح و تحقیق اکرم جودی نعمتی، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۴ش.
- ۹- چیتیک، ویلیام سی، عشق الهی، مترجم: سید امیر حسین اصغری، چاپ نخست، تهران: علمی و فرهنگی، ش ۱۳۹۴
- ۱۰- خزان، ابوسید، کتاب الصدیق، شرح و ترجمه مریم شعبانزاده، چاپ اول، مشهد: مرندیز، ۱۳۹۱ش.
- ۱۱- دهمخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳ش.
- ۱۲- زرین کوب، عبدالحسین، پله پله تا ملاقات خدا، چاپ بیست و هفتم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ش.
- ۱۳- ستاری، جلال، عشق صوفیانه، چاپ پنجم، تهران: مرکز، ۱۳۸۶ش.
- ۱۴- سجادی، سیدجعفر، فرهنگ معارف اسلامی، سه جلدی، چاپ دوم، تهران: مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۶ش.
- ۱۵- سراج، ابونصر، اللمع فی التصوف، مترجم: دکتر مهدی معینی، با تصحیح زینولد نیکلسون، تهران: اساطیر، ۱۳۸۸ش.
- ۱۶- سرروش، عبدالکریم، قمار عاشقانه، چاپ ششم، تهران: موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۳ش.
- ۱۷- سعیدی کل بابا، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، چاپ اول، تهران: شفیعی، ۱۳۸۳ش.
- ۱۸- سه‌رودی، عبر بن محمد، عوارف المعارف، ترجمه ابونصیر اصفهانی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ش.
- ۱۹- صفاء، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲، چاپ یازدهم، تهران: فردوس، ۱۳۷۳ش.
- ۲۰- ضیف، شوقی، تاریخ الأدب العربی، القاهرة: دارالمعارف، ۱۱۱۹ق.
- ۲۱- طباطبائی، سیدحسن، ترجمه اشعار و عبارات عربی دیوان شمس، چاپ اول، تهران: امید مجید، ۱۳۸۱ش.
- ۲۲- غزالی، احمد، احیاء علوم الدین، المجلد الرابع، بیروت: دارالهادی، ۱۹۹۳م.
- ۲۳- فارابی، ابونصر، سیاست مدنی، ترجمه سیدجعفر سجادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۵۸ش.
- ۲۴- فاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: توس، ۱۳۷۸ش.
- ۲۵- فرغانی، سعیدالدین سجید، مشارق الدراری، شرح تائیه ابن فارض، با مقدمه و تعلیقات استاد جلال الدین آشتیانی ویرایش دوم، چاپ چهارم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۳ش.
- ۲۶- فرغانی، سعیدالدین سعید، منتهی المدارک و منتهی لب کل کامل و عارف و سالک (شرح تائیه ابن فارض)، تصحیح و تحقیق رسام الخطازی، چاپ اول، قم: آیت اشراق، ۱۳۹۰ش.
- ۲۷- فروغ، عمر، تاریخ الأدب العربی، ۶ مجلد، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۱ق.
- ۲۸- فروزانفر، بدیع الزمان، شرح زندگانی مولوی، چاپ سوم، تهران: تیرکان، ۱۳۸۴ش.

جاودانگی عشق الهی با تکیه بر آیات قرآن در سروده‌های ابن فارض و مولوی // ۱۰۵

- ۲۹- قشیری، ابوقاسم، رساله قشیری، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران: زوار، ۱۳۸۷ش.
- ۳۰- فیضی، داودبن محمودبن محمد، شرح القیصری علی تائیه ابن فارض الکبری، اعتسی به احمد فریدالمریدی، الطبعة الاولى، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ق.
- ۳۱- کاشانی، عزالدین، محمود، کشف الوجوه العز لمعانی نظم الدر، تصحیح محمدبهجت، چاپ اول، قم: آیت اشراق، ۱۳۸۹ش.
- ۳۲- همو، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح جلال الدین همامی، چاپ اول، تهران: زوار، ۱۳۸۹ش.
- ۳۳- کاکایی، قاسم، هستی و عشق و نیستی، چاپ اول، تهران: هرمس، ۱۳۸۹ش.
- ۳۴- کلابادی، ابوبکر محمد، التعریف لمذهب التصوف، تصحیح عبدالعلیم محمد و طه عبدالباقی سرور، قاهره: بی‌نا، ۱۹۶۰م.
- ۳۵- گولینبارلی، عبدالباقی، زندگانی مولانا جلال الدین، فلسفه، آثار و گزیده ای از آن‌ها، ترجمه و توضیحات دکتر توفیق سبحانی، چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵ش.
- ۳۶- مرتضی الزینبیدی، محمدبن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، چاپ اول، بیروت: دارالهدایه، ۱۹۶۶م.
- ۳۷- معین، محمد، فرهنگ فارسی دوجلدی، گردآورده عزیزالله عزیزالله، چاپ سوم، تهران: ادنا، ۱۳۸۴ش.
- ۳۸- مولوی، جلال الدین محمدبن محمد، کلیات دیوان شمس تبریزی براساس نسخه بدیع الزمان فروزانفر، تهران: نویدصحیح، ۱۳۹۵ش.
- ۳۹- مولوی، جلال الدین محمدبن محمد، کلیات دیوان شمس تبریزی، عزیزالله کاسب، تهران: محمد، ۱۳۷۴ش.
- ۴۰- میبدی، رشیدالدین، کشف الأسرار و عذة الأثر، تصحیح: علی اصغر حکمت، تهران: دانشگاه، ۱۳۳۱ش.
- ۴۱- نجم الدین کبری، احمدبن عمر، نسیم جمال و دنیا چه جلال، فرائح الجمال، تصحیح: فریتس مایر، ترجمه و توضیح: قاسم انصاری، چاپ اول، تهران: طهوری، ۱۳۸۸ش.
- ۴۲- نجم‌زای، ابوبکر بن محمد، مرصاد العباد، با اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ش.
- ۴۳- نسفی، عزیزالدین، کتاب الإنسان الکامل، با پیش گفتار هانری کریبن، با تصحیح و مقدمه ماریتان موله، ترجمه مقدمه از ضیاء الدین دهشیری، تهران: طهوری، ۱۳۸۴ش.
- ۴۴- نیکلسون، رینولدالین، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، ۱۳۸۸ش.
- ۴۵- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح: محمود عابدی، چاپ ششم، تهران: سروش، ۱۳۸۳ش.
- ۴۶- همامی، جلال الدین، تفسیر مثنی معنوی، چاپ پنجم، تابستان، تهران: هما، ۱۳۷۳ش.